

## دستور تاریخی (۱)

### ویژگی‌های جمله در متون گذشته

ویژگی‌های مهم جمله در متون نظم و نثر قدیم چنین است :

(۱) تکرار در جمله رایج است و عیب شمرده نمی‌شود :

به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است و سلام او در وقت صباح مؤمنان را صبح است و ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است. (مناجات‌نامه، خواجه عبدالله انصاری)

(۲) معمولاً جمله‌ها کوتاه و کامل است :

الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم. اکنون کار با فضل تو افتاد.

(مناجات‌نامه)

پدر بخندید و ارکان دولت بپسندیدند و برادران به جان برنجیدند.

(گلستان، سعدی)

عالم زمانه بود و در علم طریقت یگانه بود و از کُبراء اصحاب بود.

(تذکره‌الاولیا، عطار)

(۳) گاهی دو نهاد با یک‌دیگر مطابقت ندارند :

فعل مفرد برای نهاد جمع: (انسان) خورش‌ها بیاراست خوالیگران

آدم و حوا بمرد، نوح و ابراهیم خلیل بمرد.

فعل مفرد برای نهاد جمع: (غیر انسان) در آگیری سه ماهی بود.

فعل مفرد برای اسم مبهم: (که بر جمع جاندار دلالت دارد و امروز جمع می‌آید).

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست.

فعل مفرد و جمع برای نهاد جمع: ایلچی می فرستادند و از وصول چنگیزخان اعلام می کرد و تحذیر می نمود و تشدید می کرد و هر کجا ایلی قبول می کردند شحنة با التمغا به نشان می دادند و می رفت و هر کجا امتناع می نمودند، آنچ (آن چه) سهل مأخذ بود می گرفتند و می کشت.

(۴) گاهی جای اجزای جمله تغییر می کند و ظاهراً نظم امروزی را ندارد<sup>۱</sup>:

نمونه های جابه جایی

\* تقدیم مفعول برای تأکید :

نوح را این سال ندیمی خداوندزاده فرمود امیر.

(تاریخ بیهقی)

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

(حافظ)

\* تقدیم فعل :

بیاورم از حدیث این پادشاه بزرگ

(بیهقی)

بخواهد هم از تو پدر کین من چو بیند که خاک است بالین من

(فردوسی)

\* تقدیم متمم :

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

(مولوی)

\* تقدیم مسند و فعل بر نهاد و مفعول برای تأکید :

فاضلی یافتم او را سخت تمام.

(بیهقی)

\* تقدیم مسند و فعل بر نهاد برای تأکید :

غمی بود رستم بیازید چنگ گرفت آن سر و یال جنگی پلنگ

(فردوسی)

---

(۱) این جابه جایی به چند دلیل صورت می گیرد که مهم ترین آن به قرار زیر است :

الف) در نثر، این جابه جایی اجزا به اقتضای بلاغت کلام صورت می گیرد.

ب) در شعر، عامل وزن و قافیه و در نثر مسجع، سجع نیز به دلیل نخست افزوده می شوند.

پ) در ترجمه ی مستقیم و لفظ به لفظ قرآن کریم و سایر متن های دینی این جابه جایی زیاد است.

\* تقدیم مسند بر نهاد :

زنده جان بشر از حکمت و پند تو بود

\* تأخیر مسند برای رعایت سجع یا قافیه :

آفریننده‌ای که پرستیدن اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست  
خوش گوار.

پادشاهی او راست زیبنده. خدایی او راست درخورنده. (خواجه عبدالله انصاری)

می‌داشت پدر به سوی او گوش کاین قصّه شنید گشت خاموش

(نظامی)

\* تقدیم مضاف‌الیه (قاعده‌ی فکّ اضافه) :

گرگ را بر کند سر آن سرفراز تا نباشد دو سری و امتیاز

(مولوی)

\* جابه‌جایی ضمائر متصل شخصی در نثر و شعر قدیم تنوّع فراوان دارد :

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا = بسوزد

(حافظ)

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد = به چهرم

(فردوسی)

هر آن دیوار قدیمش که پیش آمدی، به قوّت بازو بیفگندی. = پیشش آمدی

(سعدی)

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت

کُندم قصد دل ریش به آزار دگر = قصد دل ریشم

(سعدی)

\* آوردن ضمیر بدون مرجع در شعر به دلیل آن که مرجع آن خدا یا معشوق

است :

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

(حافظ)

\* آوردن ضمیر «ما» در معنای «هر کس» :

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

(مولوی)

\* تقدیم و تأخیر به دلیل ترجمه‌ی تحت‌اللفظی آیات قرآن مجید :

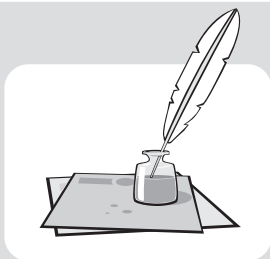
گفت : یکی از ایشان دو، یا پدر من، مزدورگیر او را.

(ترجمه‌ی تفسیر طبری از آیه‌ی شریفه‌ی «قالت احديهما يا ابتِ استأجره» سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۶).

بیامد بدیشان موسی با آیت‌های ما روشن.

(ترجمه‌ی تفسیر طبری از آیه‌ی شریفه‌ی «جاءهم موسی بآیاتنا بینات» سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۶).

سیاموزیم



## فرایند واجی‌کابش

واژه‌های «انشا»<sup>(۱)</sup>، «دست‌گیره»، «برافتاد» را چنین می‌خوانیم:

انشا، دس‌گیره، برافتاد؛ یعنی «ء»، «ت» و «ا» را در این واژه ما تلفظ نمی‌کنیم:

زیرا در طول عمر یک زبان، برخی واج‌های کده اندک اندک «حذف» می‌شوند.

به این فرآیند واجی «کابش» می‌گویند. این پدیده گاه در واژگان خود زبان

یا واژگان عاریتی (دخِل)، اتفاق می‌افتد؛ مثل:

(۱) افتادن همزه پس از مصوّت بلند «آ» در پایان واژه‌های عربی؛ مثل:

انشاء (ء)، املا (ء) و اجرا (ء).

- ۲) حذف واج «ت» و «د» در زنجیره‌ی گفتار وقتی آخرین واج یک  
جای کشیده (چهار واجی) باشد؛ مثل: دست بند ← دس بند و قند شکن ← قن شکن.  
۳) حذف همزه‌ی آغازی برخی از واژه‌ها در زنجیره‌ی گفتار؛ به علت

وجود همین پدیده:

بر افتاد    بر افتاد    باز آمد    باز آمد

## خود آزمایی

- ۱) با توجه به آنچه خوانده‌اید، ویژگی‌های دستوری این جمله‌ها را پیدا کنید.  
و ابودجانه را قاعده چنان بود که چون به جنگی رفتی، عصابه‌ی سرخ بر سر بستی و هرگاه که وی آن عصابه  
بربستی، مردم بدانستندی که وی سر جنگ دارد.

(سیرت رسول الله، رفیع الدین اسحاق همدانی)

- ۲) جابه‌جایی اجزای جمله را در نمونه‌های زیر، پیدا کنید.  
نماز دیگر، برداشتیم، تنی هفتاد، و راه غور گرفتیم. بامداد را منزلی رفته بودیم، بوالحسن دلشاد را آنجا  
یافتم سوار شده. یافتم امیر را آنجا فرود آمده. وزیر گفت: «چون دل وی قوی گشت، غلامان کار کنند و نباشد  
خصمان را بس خطری. و سالار هندوان را نیز گوش بیاید کشید.»

(تاریخ بیهقی)

- ۳) پنج کلمه مثال بزنید که «فرآیند واجی کاهش» در آن‌ها صورت پذیرفته باشد.

## طنز پردازی

### اسفندیار در چشم پزشکی

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پر درد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان بین من، نابینا نخواهد شد؟  
«سکرت» گفت: آن دیگر مسئله‌ی خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پرشده و بعداً هم می‌رود خارج!  
«اسفندیار» گفت: ما از شهرستان زنگ می‌زنیم. این «رستم زال» با تیر دو شعبه زده به چشممان! پس ما چه کنیم!

«سکرت» گفت: می‌خواستی دعوا نکنی ... یک سال دیگر تلفن کن.  
«اسفندیار» گفت: ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می‌باشد. با همه دعوا نموده ... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده؛ استشهاد محلی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دم گرم «اسفندیار» در آهن سرد «سکرت» مؤثر نیفتاد، یک بار دیگر آهی سرد از دل پر درد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!

\*\*\*

لطفاً بقیه‌ی داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه‌ی فردوسی بخوانید!<sup>۱</sup>

در نوشته‌ی بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنجاندن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب

---

(۱) گل آقا، یکشنبه ۶۹/۹/۱۹

از انتقادهای جدّی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان «طنز» گفته می‌شود. همان‌طور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آن‌ها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آن چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی زیبایی و پاکی، متوجّه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجه کنید.

«ظریفی مرغی بریان در سفره‌ی بخیلی دید که سه روز پی‌درپی بود و [آن را] نمی‌خورد. گفت : عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!»

خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند. آن‌گاه که زبان جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه‌دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کم‌تر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظنّ صلاح در حق او زیادت شود. چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت: ای پدر، باری به دعوت سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

مولوی نیز مدّعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

آن یکی پرسید اشتر را که هی

از کجا می‌آیی، ای فرخنده پی

گفت: از حمّام گرم کویِ تو

گفت: خود پیداست از زانوی تو!

در گنجینه‌ی ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی نیز، این گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان

دیده می شود :

- دهنه‌ی جیش را تار عنکبوت گرفته!
- خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست! برای آب‌کشی است!
- فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است!
- یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهاش باز شود.

نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آن‌ها «برهم زدن عادت‌ها» است با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت؛ مثلاً در داستان کباب غاز که سال پیش خواندید، پسر عمومی نویسنده این گونه وصف شده است :

«... دیدم - ماشاءالله، چشم بد دور - آقا و اترقیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کره‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سرزانه‌های شلوارش که از بس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن جا مخفی کرده است!...»

یکی از راه‌های ساخت طنز، کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه‌ی زیر، نویسنده در انتقاد از انسان‌هایی که به جای پرداختن به اصل مطلب، با حاشیه‌پردازی و روده‌درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می‌سپارند، چنین آورده است :

مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به حال مجهول مانده است. - وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند. هفت تیر نوعی اسلحه‌ی کمری بود که در کارخانه‌ی «برنو» ساخته می‌شد و در واقع، یک نوع اسلحه‌ی آتشین به‌شمار می‌رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه‌ی آتشین، از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای این که تفنگ حسن



موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می ساخت و چنان چه حسن موسی این تفنگ را نمی ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می بود و می ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی شد و معروفیت (تفنگ حسن موسی) به خاطر اسم سازنده ی آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی ... (یک تحقیق تاریخی، خسرو شاهانی)

این نوشته ی طنزآلود همین گونه ادامه می یابد و در آن به ده ها موضوع اشاره می شود جز اصل مطلب و آن گاه این گونه پایان می یابد:

«حالا فهمیدید که هیتلر را چه طوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟!»

ممکن است نوشته ی طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آن چه در سال اوّل، در درس «مشروطه ی خالی» از علامه دهخدا خواندید. یکی از شگردهای طنزپردازان جابه جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می گیرد، حوادث خنده داری ایجاد می شود؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی:

کری می خواست به عیادت بیماری برود؛ اندیشید که هنگام احوال پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در پی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت: بهتر است پرسش ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛ بنابراین، پرسش های خود را چنین پیش بینی کرد:

ابتدا از او می پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می گویم: خدا را شکر. بعد از او می پرسم چه خورده ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می گویم گوارا باد. در پایان می پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می گوید و من پاسخ می دهم: مقدمش مبارک باد. چون به خانه ی بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال پرسی پرداخت: گفت: «چگونه ای؟»، گفت: «مُردم»، گفت: «شکر». بیمار از این سخن بی جا سخت برآشفته. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت: «زهر» کر گفت: «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید.

بعد از آن گفت: «از طبیبان کیست او کاوه می آید به چاره پیش تو؟»  
 بیمار که آشفته‌گی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ،  
 گفت: «عزرائیل می آید، برو» گفت: «پایش بس مبارک، شادشو!»  
 از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه‌ی  
 زیر، نویسنده یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

## قبض آب

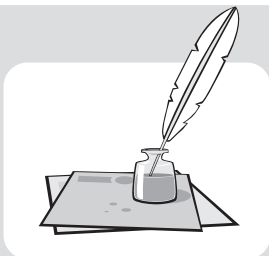
ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب‌نظر. مردان، بسیار داشت و پیروان بی‌شمار.  
 روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مردان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می‌کردند.  
 مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در،  
 بسته.» گفت: «به خانه آییم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.  
 مردی گفت: «ای پیر، صاحب‌خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب‌خانه را بگوی  
 که پیر گوید، خانه بر من ببخش و خود بیرون شو.» و چنین شد.  
 مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زرناب می‌جویم» گفت: «بیایی» و چنین شد.  
 یک‌یک مردان می‌آمدند و مراد می‌جستند از ابوالمراد.  
 ناگاه مردی درآمد و عریضه‌ای بداد سرگشاده و برفت.  
 ابوالمراد، نخست آن عریضه ببویید و ببوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بی‌اغاید.  
 ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو درغلتید و بی‌هوش بیوفتاد.  
 مردان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و کاه‌گل در دماغ وی  
 گرفتند، باهوش نیامد.  
 پس او را به بیمارستان بردند و در «سی. سی. یو» بخوابانیدند که مگر سکنه‌ی ملیح! کرده  
 است.

ساعتی در آن حالت بی‌ود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»  
 ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مردان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب،  
 آب.» آب بیاوردند که: «بنوش.» نوشید و بمرد — رحمة‌الله علیه. —  
 مردان بر جنازه‌ی وی گرد آمدند و می‌گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن‌ضمیر و آن شیر  
 بیشه‌ی تدبیر که به یک عریضه از پای دراوفتاد و بمرد.»

مریدی گفت: «ای یاران، شاید بُود که آن عریضه باز نگیریم تا چه شَعُوذَه و طامات در آن نوشته است؟ باشد که عِلّت تشنگی وی دریابیم و سببِ موت باز شناسیم.»  
 عریضه بگشودند. قبض آب بهای خانگاه ابوالمراد بود — اَناراللّٰه برهانه — به نرخ تصاعدی! و جز آن، هیچ نبود. تَمّت.

(به نقل از مجلّهی گل آقا)

جز تقلید، اشارات ادبی و اقتباس از آثار ادبی نیز دست مایه‌ی طنزپردازان می‌شود و به آثار آنان لطف می‌بخشد. در نمونه‌ی زیر، نویسنده از کلام سعدی در طنز خود بهره گرفته است:  
 «حیف عمر گل آقایی که صرف تعلیم این زبان بسته (شاغلام) کردیم. تلمیذ بی‌ارادت که شیخ اجل می‌فرماید؛ عاشق بی‌زر است، یکیش همین شاغلام ماست. زمین شوره‌ی ذهن و مشاعرش سنبل بر نمی‌آورد و ما بی‌خود و بی‌جهت، تخم عمل و آمل در آن ضایع گردانیدیم حیف!»



بیاموزیم

به ترکیب های زیر توجه کنید:

موی کوتاه، پای تخته، خانه دوست

برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت یک صامت اضافه

می‌کنیم. در مثال های بالا صامت اضافه شده واج «ی» است. پای تخته،

موی کوتاه، خانه ی دوست.

## خودآزمایی

- (۱) با بررسی دو نمونه از درس‌هایی که سال گذشته در کتاب ادبیات فارسی خوانده‌اید، بنویسید که نویسندگان آن‌ها از چه شیوه‌هایی برای طنزپردازی استفاده کرده‌اند.
- (۲) به کمک یکی از ضرب‌المثل‌های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

شتر در خواب بیند پنبه دانه

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتن زدند گردن مسگری

به روباه گفتند: «شاهدت کو؟» گفت: «دُم.»

- (۳) علاوه بر صامت «ی» چه صامت‌های دیگری مشمول قاعده‌ی افزایش می‌شوند؟

## دستور تاریخی (۲)

در درس دستور تاریخی (۱) با برخی از ویژگی‌های «جمله» در متون گذشته آشنا شدید. اکنون با ویژگی «فعل» در این متون آشنا می‌شویم.

### ماضی استمراری

برای ساختن این زمان جز آن‌چه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوه‌ی دیگر نیز معمول بوده است :

(۱) همی + ماضی ساده :

هم‌چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد.

(قابوس‌نامه)

شبلی در ایشان همی نگریست.

(قابوس‌نامه)

همی گرد رزم اندر آمد به ابر

(شاهنامه)

(۲) ماضی ساده + ی :

وی پاره‌ای حلوا بدو دادی

(قابوس‌نامه)

دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و

دیگری به قوت بازو نان خوردی.

(گلستان)

(۳) همی / می / به + ماضی ساده + ی : مادر ابراهیم هر روز او را شیر همی دادی.

(ترجمه‌ی تفسیر طبری)

گر آن‌ها که می‌گفتمی کردمی  
نکوسیرت و پارسا بودمی

(سعدی)

باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره‌ای  
دیگر بستدی

(قابوس‌نامه)

## ماضی نقلی

برای ساختن این زمان جز آن‌چه امروز معمول است (صفت مفعولی + ام، ای ...)،  
یک شیوه‌ی دیگر نیز معمول بوده است :

بن ماضی + سَستم، سَستی، سَست، سَستیم، سَستید، سَستند = رفتستم، رفتستی، رفتست،  
رفتستیم، رفتستید، رفتستند

کنون رزم سهراب و رستم شنو      دگرها شنیدستی این هم شنو

(شاهنامه)

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی

گفت این والی شهر ما گدایی بی‌حیاست

(انوری)

## آینده

در ساختمان فعل آینده گاهی به جای مصدر مرخم از مصدر کامل استفاده می‌شده  
است :

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دلی تنگ

و آن‌جا به نیک نامی پیراهنی دیدن

(حافظ)

## مضارع اخباری

برای ساختن این فعل علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوهی دیگر نیز استفاده می‌شده است :

(۱) بن مضارع + شناسه:

از این نامداران گردن‌کشان کسی هم برد سوی رستم نشان

(شاهنامه)

(کشف‌الاسرار)

(سمک عیّار)

(حافظ)

(نظامی)

مردی از در درآید که منظور حقّ است.

تو دانی، من این کار ندانم.

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم

ندانم چه ای هر چه هستی تویی

(۲) «ب» + بن مضارع + شناسه:

بخواهد هم از تو پدر کین من

چو بیند که خاک است بالین من

(شاهنامه)

(۳) «می» / «همی» + «ب» + بن مضارع + شناسه:

پسر گفتش ای بابک نامجوی یکی مشکلت می‌پیرسم بگوی

(بوستان)

(۴) همی + بن مضارع + شناسه:

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد

(شاهنامه)

## مضارع التزامی

برای ساختن این زمان، علاوه بر شیوهی معمول امروز (ب + بن مضارع + شناسه) از شیوه‌های دیگری نیز استفاده می‌شده است :

(۱) بن مضارع + شناسه:

بخواهد هم از تو پدر کین من      چو بیند که خاک است بالین من

(شاهنامه)

(۲) می + بن مضارع + شناسه:

چه داریم از جمال خویش مهجور      رها کن تا تو را می بینم از دور

(ویس و رامین)

این میوه‌ها جبرئیل (ع) بیاورد تا فرزندان او آن را می‌کارند و می‌پرورند و ثمرت آن  
برمی‌دارند و می‌خورند.

## فعل امر

برای ساختن فعل امر در شعر و نثر کهن ، علاوه بر شیوه‌ی معمول امروز، از روش  
زیر نیز استفاده می‌شده است :

می‌کوش به هر ورق که خوانی      تا معنی آن تمام دانی

(نظامی)

مرا کشان می‌بر تا پیش قطران

(سمک عیار)

اگر چو غنچه فرو بستگی است کار جهان

تو هم چو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

(حافظ)

این فعل امر را – از آن رو که بر تداوم کار دلالت می‌کند – «امر مستمر» نامیده‌اند .

## فعل نهی

فعل امر را در گذشته با تکواژ «مَ» منفی می‌ساخته‌اند :

(بوستان)

مشو غرّه بر حُسنِ گفتار خویش

(شاهنامه)

هماوردت آمد مشو باز جای



## فعل دعایی

در شعر و نثر کهن، برای دعا فعل خاصی وجود داشته است :

بن مضارع + 'ا' + شناسه

هماره جوان بادی و تن درست

(دوم شخص مفرد)

(شاهنامه)

جانان منی که پیش رویت میرام درمان منی که درد جانت چینام

(اول شخص مفرد)

(اول شخص مفرد)

(خاقانی)

خدای - تبارک و تعالی - همه ی بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد.

(سفرنامه، ناصر خسرو)

که رستم منم کم مماناد نام نشیناد بر ماتم پورسام

(شاهنامه)

\* گاهی نیز تکواژ «ا» پس از شناسه می آمده است :

منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو

کم بیندا جز من کسی آن روی شهر آرای تو

\* از فعل دعایی «بودن» (= بواد = طبق قاعده) «و» را حذف می کرده اند :

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد

(حافظ)

خدای - عزوجل - از آزاد مردان خشنود باد. (تاریخ بیهقی)

\* گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفی «بودن» پس از شناسه «ا» می افزوده اند :

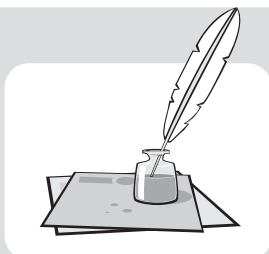
تا باد چنین بادا

مبادا آن که او کژری گزیند که از کژری به جز کژری نبیند

(نظامی)

---

(۱) به بیان دیگر مصوت «ا = a» در شناسه ی سوم شخص مفرد (سد) به «ا = â» تبدیل می شود.



برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و یک‌سان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

(۱) ابدال در مصوت‌ها:

اول: تلفظ پیشین در واژه‌های برو، بدو به صورت بُ به علت وجود مصوت <sup>۲</sup>ر؛ در حالی که پیشین در فعل‌های امر معمولاً به تلفظ می‌شود؛ بنشین.

زن: بکیر.

دوم: تلفظ پیشین در واژه‌های نمی‌رود، نمی‌رفت، نمی‌آید، نمی‌شنید به صورت نِ به علت وجود مصوت ی؛ در حالی که پیشین در سایر ساخت‌ها نِ تلفظ می‌شود؛ نرفت، نگفت، نشنیده است، نیامد.

## ۲) ابدال در صامت ها

همان طور که در درس «نامطابق های املایی» خواندید، هرگاه دو واج

ف+ب بی فاصله در کنار هم قرار گیرند، واج ف به م تبدیل می شود:

منبر ← ممبر / سنبُل ← سُمبل / شنبه ← شَمبه / پنبه ← پَمبه

در گذشته ی زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه های زیر، اتفاق افتاده

است: واج پایانی ا = ه / به ا = ه / ه بدل شده است.

نامه ← نامه / خانه ← خانه

ابدال گاه نمودن نوشتاری نیز می یابد:

در کلمات عربی:

لکن ← لیکن

مماز ← مصیز

تخلیص ← تمخیص

در کلمات فارسی:

سپید ← سفید

پلیته ← فنیته

بکمرز ← بکرز

## خودآزمایی

(۱) معادل امروزی فعل‌های زیر را بنویسید.

گفتندی، همی خواست، شنیدستم، بدیدمی، می‌نویس، می‌نوشت.

(۲) شکل امروزی فعل‌های دعایی زیر را بنویسید.

□ زدیدم گر چه برفتی نمی‌روی از یاد      که چشم بد به جمال مبارکت مرساد

(صائب)

□ درهای علم و حکمت بر ایشان گشاده گرداناد.      (کلیله و دمنه)

□ خدای - عزوجل - بر زندگانی تو برکت کناد.      (بلعمی)

□ و بر شما کسی گماراد که شما را مکافات کند.      (بلعمی)

(۳) ده مورد از فعل‌های تاریخی درس حسنک‌وزیر را استخراج کنید و نوع و معادل امروزی آن‌ها را بنویسید.

(۴) داستان «طوطی» از مولوی را که در ادبیات فارسی اوّل خوانده‌اید، بازگردانی کنید.

(۵) واژه‌هایی نظیر مراجعه، لبریز، نگرستن، استفاده و ... به متمم نیاز دارند. پنج جمله بنویسید

که در آن‌ها این کلمات، همراه متمم و حرف اضافه‌ی خود، به کار رفته باشند.